

روایتی پر حاشیه از عشق، قدرت و ساختار روایی

زهرا طاهریان

میز نقد



«بدنام» نخستین تجربه کارگردانی احسان سجادی حسینی در شبکه نمایش خانگی محسوب می‌شود؛ سریالی که در قالب یک درام اجتماعی آعاشقانه و با فضایی ملتهب ساخته شده و توسط حامد عنقا به‌عنوان نویسنده و تهیه‌کننده هدایت می‌شود. سریال «بدنام» این روزها در مرکز توجه و البته نقدهای تند و متفاوت منتقدان قرار گرفته است؛ اثری که در قالب یک ملودرام پرتعلیق و با تکیه بر روابط پیچیده و روایت غیرخطی، تلاش دارد قصه‌ای اجتماعی-عاطفی را در بستر مناسبات قدرت، عشق و خیانت روایت کند، اما از نگاه بسیاری از منتقدان، بیش از آنکه به یک جهان داستانی مستقل و منسجم برسد، درگیر کلیشه‌ها، ارجاعات مستقیم و ساختاری ناپایدار شده است.

این سریال با بهره‌گیری از بازیگرانی چون امیر آقایی، حسن پورشیرازی، سینا مهرداد و لعلیا زنگنه، سعی کرده ترکیبی از چهره‌های شناخته‌شده را در قالب یک روایت معمایی-اجتماعی کنار هم قرار دهد؛ روایتی که از منظر برخی منتقدان، میان ادعای نقد اجتماعی و اجرای نمایشی گرفتار نوعی دوگانگی شده و در شخصیت‌پردازی، فیلمنامه و حتی انتخاب نشانه‌ها با چالش‌های جدی روبه‌روست.

در ادامه همین بحث، میز نقد روزنامه صبا با حضور چند منتقد سینما به بررسی ابعاد مختلف این سریال از جمله فیلمنامه، کارگردانی، بازیگری و میزان موفقیت آن در خلق یک هویت مستقل پرداخته است؛ میزگردی که در آن، نگاه‌ها از ستایش‌های محدود تا نقدهای تند و ساختار شکنانه نسبت به «بدنام» گسترده شده و تصویری چندلایه از این سریال ارائه می‌دهد.

یادآوری می‌شود که نظرات مطرح‌شده در میز نقد روزنامه صبا صرفاً تحلیل و دیدگاه منتقدان حاضر در این گفت‌وگو است و لزوماً بازتاب دیدگاه روزنامه صبا، نیست. این رسانه در چارچوب رعایت اصول عدالت فرهنگی، حق طرح دیدگاه‌های متنوع را محفوظ می‌داند و بر همین اساس این آمادگی را دارد که در قالب یک میزگرد تخصصی با حضور عوامل سریال و منتقدان، ابعاد مختلف «بدنام» را به‌صورت دقیق‌تر، جامع‌تر و چندجانبه مورد بررسی و واکاوی قرار دهد.



بازی بدی نمی‌بینیم. البته نمی‌گویم بازی فوق‌العاده‌ای ارائه داده است، اما صحنه را درست اجرا کرده است. عالی بودن تعریف دیگری دارد؛ یعنی بازیگر چیزی فراتر از فیلمنامه به صحنه اضافه کند و باعث شگفتی شود. این اتفاق اینجا رخ نمی‌دهد، اما در همان حدی که فیلمنامه و کارگردان از او خواسته‌اند، صحنه را درست اجرا کرده است.

ببینید، من تا به حال این جمله را هیچ‌جا نگفته بودم، اما حالا ناچارم آن را بیان کنم. فکر می‌کنم این موضوع تبدیل به یک معضل شده است؛ هم برای بازیگران و هم به دلیل بی‌توجهی و کم‌دانشی برخی کارگردان‌ها. بازیگری که بوتاکس انجام می‌دهد، دیگر نمی‌تواند بازیگری کند در واقع بعد از این عمل‌ها، عملاً اختیار عضلات صورتشان را از دست می‌دهند.

اگر کسی دنبال زیبایی است، می‌تواند این کار را انجام دهد و بعد از آن در خانه بنشیند و فقط عکس بگیرد؛ اما بازیگری دیگر ممکن نیست.

شما در میان بازیگران هالیوودی، حتی یک نفر را هم پیدا نمی‌کنید که بوتاکس کرده باشد و این هم یکی دیگر از همان کارهای جهان‌سومی ماست. وقتی شما به‌عنوان یک بازیگر زن در صورتتان بوتاکس انجام می‌دهید، آن روز، روز مرگ بازیگری شماست. اما نکته اصلی اینجا است؛ آن کارگردانی که مدانش است که چنین بازیگری را ادعوت به کار می‌کند.

در کنار تمام ضعف‌هایی که به آن اشاره کردید، آیا سریال نقطه قوتی هم دارد؟

در کنار تمام ایرادهایی که گفتیم، نباید از چند نکته مثبت سریال غافل شد. یکی تدوین خوب کار است و دیگری نورپردازی که انصافاً کیفیت قابل قبولی دارد. این مسئله بیشتر به فیلمبردار و نورپرداز کار برمی‌گردد. به دلیل اینکه فضای کلی اثر به ژانر نئو نوآر نزدیک شده، مالوکیشن‌های تنگ و تاریک، نورهای چشم‌ک‌زن و فضاهای خفه را در سریال می‌بینیم. این‌ها چیزهایی است که کارگردان متوجه آن بوده، اما اجرای نور کم و فضای تاریک توسط فیلمبردار و نورپرداز خیلی خوب انجام شده است.

به نظر فیلمبرداری کار معمولی است، اما نورپردازی‌اش از خود فیلمبرداری قوی‌تر عمل کرده و تدوین هم جزو نقاط مثبت سریال محسوب می‌شود.

نظر شما راجع به استفاده موسیقی در سریال چیست؟ این مسئله را چطور می‌بینید؟

از قسمت اول، مدام موسیقی می‌شنویم. موسیقی از سریال می‌چکد و این



در داستان است و به‌نظم نوعی توهین به‌شعور مخاطب و فیلم‌نامه‌نویسی حرفه‌ای محسوب می‌شود.

یکی از بخش‌هایی که در سریال «بدنام» توجه زیادی را جلب کرده، بازی بازیگران است. بازی بازیگرانی مثل حسن پورشیرازی، امیر آقایی و سلماز رجایی‌نیا را چطور ارزیابی می‌کنید؟

از لحاظ بازیگری، حسن پورشیرازی در «پیرپسر» انصافاً نقطه اوج کارنامه بازیگری خودش را ارائه داد؛ یک بازی بسیار قوی، درخشان و بی‌نقص که همه هم آن را قبول دارند. اما این بازی به هیچ وجه قابل مقایسه با آن اثر نیست و در آن تراز قرار نمی‌گیرد. اینجا با یک بازی تیبی مواجهیم که اساساً یک فیلم‌فارسی چنین چیزی را طلب می‌کند.

باید این‌طور نگاه کنیم که پورشیرازی توانایی خودش را ثابت کرده است. مسئله اینجا است که کارگردان باید بتواند از بازیگر، بازی بگیرد. در هر اثر، اولین نسبت میان بازیگر و کارگردان شکل می‌گیرد. حال سؤال اینجا است که آیا اصلاً نقش، چندلایه و عمیق طراحی شده که بازیگر بتواند چیزی فراتر ارائه کند؟ پاسخ منفی است. فیلمنامه همین قدر ضعیف و نخ‌نماست و ایشان هم همان تیپ را اجرا کرده است. بنابراین با یک بازی معمولی روبه‌رو هستیم و چیز درخشانی دیده نمی‌شود.

نکته‌ای که دوست دارم به آن اشاره کنم این است که مدل بازی پورشیرازی در این سریال با مدل بازی‌اش در «پیرپسر» متفاوت است. برخلاف برخی منتقدان که می‌گویند او همان بازی را تکرار کرده، من چنین اعتقادی ندارم. حتی از لحاظ ارکان و عناصر بازیگری، در «پیرپسر» مدل دیگری از بازی را ارائه داده و اینجا مدل دیگری را اجرا کرده است. بنابراین نمی‌توان گفت که بازی‌اش کپی یا نسخه کم‌رنگ آن نقش است.

امیر آقایی در مجموع بازیگر بدی نیست، اما در این سریال ضعیف عمل کرده است؛ آن هم دقیقاً به همان دلیلی که پیش‌تر گفتیم. نقش او چیزی از بازیگر طلب نمی‌کند. ما با یک شخصیت تک‌لایه و معمولی مواجهیم که فقط در موقعیت‌هایی کمی دراماتیک‌تر قرار می‌گیرد.

درباره شخصیت یلدا، با بازی سلماز رجایی‌نیا، در برخی صحنه‌ها به خصوص در قاب‌های مدیوم کلوز و کلوزآپ،

عملاً کپی فیلم «بدنام» ساخته آلفرد هیچکاک است؛ فیلمی محصول سال ۱۹۴۶. حتی نام اثر نیز تقلیدی مستقیم از همان فیلم محسوب می‌شود. اگر دقت کنیم، ساختار کلی داستان دقیقاً همان چیزی است که در سریال «بدنام» می‌بینیم. بنابراین، به اعتقاد من این سریال فاقد هویت مستقل است و حتی در ابتدای‌ترین سطح، یعنی انتخاب نام، هم خلاقیتی از خود نشان نداده است.

شما به ضعف‌های روایی سریال اشاره کردید. مهم‌ترین ایراد فیلمنامه را در چه می‌دانید؟

بزرگ‌ترین ضعف اثر، ناتوانی در فیلم‌نامه‌نویسی است. سازنده نمی‌تواند یک صحنه یا سکانس قدرتمند خلق کند که مخاطب را با خود همراه کند؛ به همین دلیل مدام از فلش‌بک و فلش‌فوروارد استفاده می‌شود. در واقع، روایت مرتب در زمان عقب و جلو می‌رود تا ضعف در طراحی صحنه‌ها و ناتوانی در پیش بردن طبیعی داستان پنهان شود. هر زمان که قرار است یک صحنه به نقطه اوج برسد، ناگهان قطع می‌شود و روایت به بخش دیگری می‌پرد. این دقیقاً نشانه ضعف در فیلم‌نامه‌نویسی است، نه پیچیدگی روایی.

به جز بحث اقتباس و ساختار روایی، در جزئیات فیلمنامه و شخصیت‌پردازی هم نکاتی دیدید که به نظرتان ضعف محسوب شود؟

به نظر من استفاده از برخی اسامی و ارجاعات مذهبی در این سریال کاملاً سطحی و اشتباه است. برای مثال، نام شخصیت اصلی را «ابراهیم» گذاشته‌اند و نام پسرش را «اسماعیل»؛ واضح است که سازنده قصد داشته به ماجرای قربانی شدن اسماعیل توسط حضرت ابراهیم اشاره کند. اما این ارجاع نه‌تنها هوشمندانه نیست، بلکه کاملاً توی ذوق می‌زند.

حتی نام همسر شخصیت اصلی «سارا کنعانی» انتخاب شده که باز هم اشاره‌ای مستقیم به همان روایت مذهبی دارد. در حالی که در فیلم‌نامه‌نویسی، انتخاب اسم شخصیت‌ها قواعد و منطق مشخصی دارد.

شما نمی‌توانید شخصیتی هوس باز و خطاکار را با نام یک پیامبر معصوم معرفی کنید و انتظار داشته باشید این انتخاب معنای عمیقی ایجاد کند. این‌ها بیشتر شبیه تلاش‌های مصنوعی برای ایجاد لایه معنایی



بهزاد زهرایی، منتقد سینما

«بدنام»؛ نخ‌نما و غیر قابل تحمل

به‌عنوان شروع، ارزیابی کلی شما از سریال «بدنام» چیست؟ این اثر را از نظر کیفیت، نقاط قوت و ضعف چگونه می‌بینید؟

به نظر من سریال «بدنام» عملاً یک فیلم فارسی امروزی است که فقط با ظاهر و پوششی مدرن ساخته شده است. ما با یک مثلث عشقی کلیشه‌ای مواجهیم؛ روابطی که بر پایه سوءتفاهم، ندانستن و پنهان‌کاری شکل گرفته و متأسفانه این ضعف در تمام ارکان اثر دیده می‌شود.

اگر بخواهم منصفانه بگویم، شاید تنها نکته مثبت سریال تدوین آن باشد که تا حدی قابل قبول از کار درآمده است، اما در سایر عناصر، اثر با مشکلات جدی روبه‌روست.

به نظر شما «بدنام» توانسته هویت مستقلی برای خودش ایجاد کند یا خیر؟

وقتی درباره هویت مستقل یک اثر صحبت می‌کنیم، در واقع منظورمان این است که آیا جهان داستانی خلق شده، جهان تازه و اصیل محسوب می‌شود یا نه.

اگر بخواهیم جان‌مایه و هسته اصلی داستان «بدنام» را بررسی کنیم، با روایت زن و مردی مواجهیم که در کنار هم زندگی می‌کنند؛ شاید الزاماً عاشق یکدیگر نباشند، اما نوعی وابستگی میان‌شان وجود دارد. سپس یک عامل بیرونی وارد ماجرا می‌شود و مرد مجبور می‌شود معشوقه‌اش را در اختیار فرد دیگری قرار دهد تا به هدفی برسد. باقی اتفاقات، از جمله ورود شخصیت حسن پورشیرازی و پسرش یا ماجراهای آن زن، همگی شاخه‌های فرعی داستان هستند. اما مسئله اینجا است که این ایده

